

آذربایجان: توطئه یا مبارزه برای حقوق ملی؟

در تبریز، مبارزه مردم برای احقاق خواسته‌های ملی بحق خود و در قم مبارزه قدرت بین رقبای آغاز شده است.

میخواست، میدانست و بصراحت بیان میداشت و سر گیجه هیئت حسن نیت نیز از همین رو بود. در حالی که در مناطق دیگر، بخصوص آذربایجان، که در بسیاری از مسائل از جمله حقوق خودمختاری، باکردها، دارای علائق مشترک هستند، وضع، بکلی متفاوت بود. فقدان یک رهبری قاطع، ضعف‌بینشی و وجود اقشار وسیع خرده‌بورژوازی مرفه، طرح مسئله خودمختاری در آذربایجان را کاملاً از کردستان متمایز میساخت. در واقع وجود رفاه نسبی در آذربایجان و وجود اقشار وسیع خرده-بورژوازی مرفه و گره خوردن منافع آنان با منافع خرده-بورژوازی مرفه سایر مناطق ایران و همچنین طرح و اجرای چندین پروژه صنعتی - کشاورزی و آبادانی در زمان رژیم شاه مخلوع، طرح خودمختاری آذربایجان را در سایه تردیدها و نوسانات ماهوی همین اقشار قرارداد. بعبارت دیگر وجود فقر فراوان و از هم گسیخته شدن همه روابط سنتی تولید و نبود پروژه‌های عمرانی و صنعتی، کردستان را بر عکس آذربایجان بویرانهای تبدیل ساخته بود که در اذهان مردم این منطقه راه حل دیگری برای خروج از این سیرخ درماندگی، جز حل مسئله ملی باقی نمانده بود. بعلاوه اختلاف در مذهب، با توجه به حاکمیت فعلی تشیع بعنوان مذهب رسمی، تفاوت‌هایی را در نحوه عرضه خواست‌های مشترک این دو منطقه بوجود می‌آورد.

در کردستان، غالب بودن مذهب تسنن، ویژگی خاصی باین منطقه و مبارزات مردم آن میداد که آذربایجان فاقد این ویژگی بود. باین معنی که پس از قیام، عده‌ای از مردم آذربایجان، بدلیل یگانگی در مذهب با جناح حاکم، میکوشیدند که طرح خودمختاری را بنوعی از لای‌عبای شریعتمداری بعنوان مرجع تقلید مطرح نمایند. شریعتمداری‌ای که بهر حال با وی نمیشد هما "عزالدین حسینی" رفتار کرد! مرجع تقلید شیعیان است و از بسیاری رقبای دیگر در قم بیشتر اهل فن. در حالی که "عزالدین حسینی" بواسطه "سنی" بودن، همانقدر به مرکز قدرت نزدیک بود که دیگر رهبران اقلیت‌های مذهبی ایران. از اینرو آنچه که به عین‌نقطه انکاء عده‌ای از مردم آذربایجان برای احقاق حق خودمختاری شده بود (یگانگی مذهبی - شریعتمداری - خمینی) و نتیجتاً مایه فترت در مبارزه، در کردستان دوری و اختلاف مذهبی با مرکز قدرت به همراه سایر

در شماره پیش با نگاهی اجمالی به مسئله برگزاری فرماندوم قانون اساسی نوشتیم که "رژیم جدید تصور میکند که با تصویب این قانون (قانون اساسی...) همه چیز بر وفق مراد خواهد بود. ولی این تنها یک تصور است و نتیجتاً عملکردهایش نیز در محدوده تصور باقی خواهد ماند." بهنگام برگزاری این فرماندوم، در بسیاری از شهرها و استانهای ایران، مخالفان این همه پرسی، عملاً، بی اعتباری چنین قانون اساسی‌ای را بیان نمودند که در مواردی میان مخالفان و موافقان این همه‌پرسی درگیرهایش وقوع پیوست. در کردستان، مسئله روشن نبودن حقوق خلقها و بعبارت دیگر مسکوت ماندن حق حاکمیت خلقهای ایران، تحریم همه پرسی، از پشتوانه حقوقی دیگری که همان عدم شرکت - نمایندگان خلق کرد در تدوین این قانون است برخوردار بود و بدین لحاظ و با توجه به حقانیت ادعای کردها، رژیم کنونی کوشید تا از طریق "فتوا" و "اطلاعیه" و سخنرانی‌های "رهبر انقلاب" مردم کردستان را بشرکت در فرماندوم ترغیب نماید و بعبارت دیگر خر خود را از پل بگذراند. ولسی دیدیم که نه تنها خرشان از پل نگذشت، بلکه در گل گیر کرد. بدیگر سخن اکنون که قانون اساسی گویا "رسماً" بسه تصویب "مردم" رسیده است، کردستان آنرا بی اعتبار می‌داند و بنابراین این مشکلی به مشکلات رژیم در رابطه با کردستان اضافه گردیده است که در روند مذاکرات "هیئت حسن نیت کردستان" تاثیر تعیین کننده‌ای دارد که حل آن چندان آسان بنظر نمی‌رسد.

در هر حال رژیم، به همان اندازه که برای جلب رضایت کردها جهت تأیید قانون دست پخت "خیرگان"، کوشش می‌کند، نسبت به مسائل سایر مناطق و سایر مخالفین، با کوشه بینی خاص خود، بی توجهی مینماید. و این علت داشت. کردستان، با قاطعیت، در مقابل قدرت حاکم، قدرت‌نمایی کرده بود و هیچ تردید و مسامحه و لرزشی که اثر تعیین کننده‌ای بتواند در کلیت مبارزه از خود بجای گذارد، در طول ۵ ماه مبارزه از خود نشان نداد. خلق کرد، نه تنها حقوق خود را می‌شناخت، بلکه برای احقاق آن نیز مبارزه کرده بود. تعمیق این شناخت، قاطعیت در بیان آنرا نیز به همراه داشت و از اینرو حاضر نبود بر سر آن سازش کند. آنچه را که

عوامل اساسی و تعیین کننده، موتور محرک مردم شد. بهر حال ذکر وجود این تفاوت ها میان مسائل خلق ترک و کرد، فقط باین منظور است که دریافته شود که بخش مهمی از خلق ترک، فقط در اتخاذ شیوه یافتن "سوراخ دعا" بخاطر رفته بود، و کر نه بهمان گونه که امروز با مسائل کردستان روبرو هستیم، می توانستیم از مدت ها قبل با مبارزه در آذربایجان روبرو باشیم. به همه این مسائل نیز باید، ضعف نیروهای چپ را بیافزاییم. نداشتن برنامه و ضعف سازماندهی در نیروهای چپ باعث شد که در آذربایجان، بورژوازی از این خواست مردم سوء استفاده نماید و تمامی این تمایل را در کانال رهبری خویش جاری ساخته و از آن بنبغ خود در سابقه قدرت و رقابت با قدرت حاکم بهره برداری نماید. چپ با آنکه میدید، مسئله ملی در آذربایجان، با همه سنت و سابقه اش، طبعه دست بورژوازی برهمنسری شریعتمداری شده است و به تجربه دریافته بود - و بامیابست درمیافت - که چه بازیها و سازش هایی بر سر آن میان شریعتمداری و خمینی و احزاب وابسته به آنان در جریان است لیکن نتوانست به این نیاز مردم پاسخ دهد و با ارائه برنامه مردم را برای تحقق این خواست بسیج نماید. آذربایجان هر بار که میرفت تا حقوق ملی خود را مطرح نماید و درست در لحظه ای که میتوانست حرکت مردم برای احقاق این حق، تعیین کننده گردد، با سازی که میان خمینی و شریعتمداری انجام میگرفت، آرام میگشت. اینکه "آقا" در دیدارهای ادواری اش با شریعتمداری، چه چیزی را متذکر حریف میکرد و وی را بعقب میزاند، نمیدانیم. ولی آنچه که میدانیم این است که مردم بازیچه شده بودند.

خود مختاری" است، هیچگاه بصراحت در این مورد اظهار نظر نکرده است و هر بار که مورد پزیش قرار میگرفت، با طرح کلی مسائل از موضعگیری فرار میکرد. او همیشه در طسول مبارزات کردستان، به خواسته های خلق کرد با چشم راست خود نظر میانداخت و با چشم چپ به آذربایجان مینگریست. کردستان را سرزنش میکرد و با جملات دو پهلو به آذربایجان نوید میداد. او با "حق خود مختاری" نه تنها مخالف است بلکه اساسا مسئله اش نیست. "حق خود مختاری" در آذربایجان، برای او مستمسکی است برای قدرت نمایی در مقابل خمینی و "حزب جمهوری اسلامی".

خمینی و "حزب جمهوری اسلامی" اش، نیز خوب میدانند که زیر عمامه شریعتمداری چه میکند و "حزب جمهوری خلق مسلمان" چه میخواهد. با شروع مبارزه در آذربایجان تحت عنوان "مخالفت با فراندنم" هر دو نیروهای خود را بسیج میکنند. هر دو طرف با همه یال و کویال خود بمیدان می آیند. گرچه شرایط اینبار به خمینی و "حزب جمهوری اسلامی" تمحیل میکند که جانب احتیاط را رها نکنند و دوباره بعنوان "فرمانده کل قوا" وارد معرکه نگردند، ولی، این مانع از این نمیشود که یکبار دیگر خمینی، هیاکل ماقبل تاریخی اعوان وانصار خود را از کنج محرابهای نمور و سرداب مساجد میدان نیاورد و اولفاظی ایدئولوگ های "متخصص" و اقتصاد دانان اش استفاده نکند. پس یلاقاصه سیل تلگرامهای "همدردی" آیات عظام طرفدار خمینی با متونی کم و بیش شبیه یکدیگر بجانب شریعتمداری و طرفدارانش سرازیر میگردد. همه یکصدا از محضر آیت الهه میخواهند که "حزب جمهوری خلق مسلمان" منحل اعلام گردد. تبریز آرام شود

شریعتمداری، در طول مبارزات مردم کردستان، به خواسته های خلق کرد با چشم راست خود نظر می انداخت و با چشم چپ به آذربایجان مینگریست. کردستان را سرزنش میکرد و با جملات دو پهلو به آذربایجان نوید میداد.

و ناسیسات دولتی اشغال شده آزاد کردند. هیئت حسن نیت؛ نیز - مثل همیشه - برای رسیدگی به مشکلات! مردم آذربایجان رهسپار تبریز میگردد. بلندگوهای رژیم نیز بیگسار نمی نشینند. بعد از کشف محیرالعقول "لانه جاسوسی آمریکا" که بیش از ۲۵ سال از فعالیت آن میگذشت و همه مردم - گویا جز رهبران انقلابی! - از کم و کیف فعالیت آن آگاه بودند، به کشف دیگری نیز میرسند. "حزب جمهوری خلق مسلمان" و رهبران، طرفدار امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بین المللی اعلام میگردند. اکنون، این جدل برای قدرت حاکم پیش از آنکه فرصتی جهت رسیدگی به مشکلات! مردم آذربایجان بدست دهد رخصتی است برای درهم ذوبیدن ستاد سیاسی حریف. خمینی به کمک "حزب" اش، یکماه و نیم قبل، سورژواژ نوع بارزگان را از صحنه خارج کرده بود. چرا که بواسطه

وجه قمار ایندو شده بودند و برگ بازی آنان. چپ هم اینها را میدید و باید درمی یافت که مسئله ملی آذربایجان را باید با طرح شعارهای مناسب سمت دهد و آنرا از زیر عبا و عمامه شریعتمداری خلاص نماید.

هر چند بر این نکته نیز واقفیم که بسیاری از مردم آذربایجان تجربه تلخ "فرقه دمکرات" را هنوز بخاطر دارند. و آنانکه خود آنرا تجربه نکرده اند، بلطف و مرحمت آخوندهای ضد کمونیست، این تجربه را تلختر از آنچه در واقعیت بوده است از زبان آنان شنیده اند. بنا براین در اشکال کارشکی نیست. ولی در اهمیت نوع مقابله و اشکال مختلف بسیجی "چپ" علیه این تجربه تلخ نیز جای هیچگونه شکی نیست. از طرف دیگر شریعتمداری نیز هشیارتر از آن بود که دست خود را رو کند. او که از مخالفان سر سخت "حق

بی‌سیاستی و عدم کفایت ماهوی خرده‌بورژوازی، ابواب‌تسخیر همه قدرت، برای بازرگان و جناح او گشوده شده بود و این برای خرده‌بورژوازی تازه بقدرت رسیده خطرناک بود، از همین رو رژیم، با زرنگی خاصی که از او انتظارش نمی‌رفت بازرگان و همه یارانش را با اردنگ بیائین انداخت. ولی رفع خطر بازرگان و یارانش تنها نیمی از موفقیت بود. نیم دیگر و تعیین‌کننده آن، در مشت شریعتمداری و جریان‌ات پیروی قرار داشت. و خطر اصلی و تعیین‌کننده برای خرده‌بورژوازی در واقع همین بدیل لیبرال! بود و نه بازرگان.

پس اکنون زمان مصاف فرار رسیده است. رسیدگی به مشکلات و خواسته‌های مردم آذربایجان از طرف خمینی و اطرافیان‌ش و ستاد سیاسی (حزب جمهوری اسلامی) در طرح شعار انحلال "حزب جمهوری خلق مسلمان" عادیست یافت. "حزب جمهوری اسلامی"، نفوذ "عناصر" وابسته به امپریالیزم در "حزب جمهوری خلق مسلمان" را به مردم هشدار داد و این را با زیبای مضحک و پیراز عوام‌فریبی بود. چراکه هویت سیاسی بسیاری از حضرات فعال در حزب جمهوری خلق مسلمان، برای مردم از ابتدا روشن بود و ما هیت سازشکار و وابسته بسیاری از آنان نیز آشکار. ولی مردم این آقایان را استنادار و مدیرعامل و وکیل و وزیر نکردند. همین دستگاه حاکم و همین حزب حاکم است که آنان را ناگذشته ای نه چندان دور در مصداق مورقار داد، که این البته برای مردم جای تعجبی نداشت. کی‌تو ربا کی‌تو، با زبا باز. "علائق و پیوندهای" مشترک دو حزب، امر شرکت در قدرت را با کمیت‌های متناسب با محدوده و امکانات اقتدار هر یک، فراهم و التزام آور ساخته بوده منتفی این بازی را تا جایی که هنوز احساس خطر وجود نداشت میشد اما مه‌داد. و شاه بودیم که دامه نی‌سز نیافت و "برادران" عضو یا طرفدار حزب جمهوری خلق مسلمان و شریعتمداری، یکی یکی با افتضاح به زیر کشیده شدند.

بهر حال "حزب جمهوری اسلامی" موقع را برای بی‌سرون راندن حریف از صحنه مفتنم می‌شرد و همان کسانی را که برای هر مجلس رحیم و هوشب چهلیم و هر سال روزی "تلگرام" و "پیامی" در آستین دارند، بسیج میکند و تلگرام‌های "هم‌دردی" ایشان با آیت‌اله شریعتمداری و محکوم کردن "توطئه" و تحریک عوامل امپریالیزم، به خانه ایشان ارسال می‌گردد. با یک "استدعای کوچک". "انحلال حزب جمهوری خلق مسلمان". مبارزه نه تنها آغاز بلکه جدی تر شده است. در تبریز مبارزه مردم برای احقاق خواسته‌های ملی بحق خود در رقم مبارزه برای خارج کردن قدرت از دست رقیب و یا تثبیت موقعیت قدرت حاکم. هر دو رقیب میدانند که چه می‌خواهند. آقای بازرگان هم با فراستی تعجب برانگیز در می‌یابد که چه می‌خواهد. ایشان نیز وارد گود میشوند، و علت "آشوب و هرج و مرج" در تبریز رانتیجه توطئه "کمونیستها" اعلام میکند. گفته بودیم که آقای بازرگان اهل استخاره و دعاست و نه سیاست. ولی نکتیم که در شمار اندک عالمردان در قدرت، فاقد کمترین درایت است که نداند که در آذربایجان چه می‌کردد. ایشان خوب میدانند که نه تنها در آذربایجان بلکه در قم چه واقعه‌ای در شرف تکوین است. لکن آقای بازرگان بیش از آذربایجان، متوجه "قم" است به دو تعبیر. او هم مذهبی است، هم سیاسی. هم به پایوسی می‌رود و هم میدانند که در این جدال که میان دورقیب در گرفته است، محل حل همه قضا یا در قم است. آذربایجان تنها کارت بازی این دورقیب است. پس باید از این جدل بنفع خود سود جوید و چه امکانی بهتر از این، اظهارات ایشان در این باب اشارتی است به خمینی و "حزب جمهوری اسلامی" که بی‌خردی و تنگ‌نظریهای بیش از حد آنان، بستر آشوب‌هایی است که "چپ" را عاقبت بعنوان بدیل (آلترناتیو) عرض می‌دارد. ایشان میدانند و این را بارها با موردی مورد چه

چپ باید در می‌یافت که مسئله ملی آذربایجان را باید با طرح شعارهای مناسب سمت دهد و آنرا از زیر عبا و عمامه شریعتمداری خلاص نماید.

دراریکه قدرت وجه در حقیقت ذلت، بیان داشته اند و همپالگی های دیگرشان نیز به تبعیت از ایشان، در هر مسجد و منبری این مسئله را به انحاء مختلف ابراز نموده و مینمایند. ایشان خرده‌بورژوازی ترسور از "چپ" بی‌ترساند تا خود را وجیه‌الملک و بدیل خروج از برزخ قنوت‌گیری "چپ" نماید. اما همه این سیاه‌بازها، مانع نمیشوند که شریعتمداری دست خمینی و "حزب جمهوری اسلامی" و آیات عظام و حجج اسلام پیرو خمینی را نخواند. او در اطلاعیه‌ای در پاسخ به تلگرام‌های "آیات عظام" ضمن اشارات متعدد به خواسته‌های خود (ونه مردم آذربایجان و مسئله ملی در این منطقه) به جنگ روانی حزب جمهوری اسلامی پاسخ میدهد و انحلال حزب جمهوری خلق مسلمان را به عهده خود "حکومت" می‌گذارد، با این داوری که

جالب اینست که "حزب جمهوری اسلامی" که بعنوان مدعی، به مردم خطر نفوذ عوامل امپریالیزم در حزب جمهوری خلق مسلمان را گوشزد میکند، خود نیز کمتر از حریف، مبری از این ایراد نیست. اسطوره‌های "حزب جمهوری اسلامی" اگر چه در راه امورند و پیر آوازه، اما آوازه شهرشان در پیج‌های مردم مدت‌بست طنین انداز است. آقایان بهشتی، مفتح، حجازی و ... بعنوان کرداتندگان حزب حاکم و قطب زاده و بزدی و طباطبائی و ... بعنوان انقلابیون! که در مدار جاذبه همین حزب فعالیت دارند، چندان خوشنام تر از آقایان نژیبه و مقبدم مراغه‌ای نیستند. اگر می‌بینیم چهره‌شان بگونه‌ای دیگر در دستک‌های تبلیغاتی آرایش میشود، بخاطر آنست که ریش و قیچی فعلا بدست این آقایان است.

احلال آن احتیاج به نظر و ندارد. خود حکومت اینک را خواهد کرد. آیا حکومت اینکار را خواهد کرد؟ شاید در مساله ولی عمل آری. بقول خود شریعتمداری، شیوه های برخورد قدرت حاکم با مخالفانش تاکنون اینرا نشان داده است.

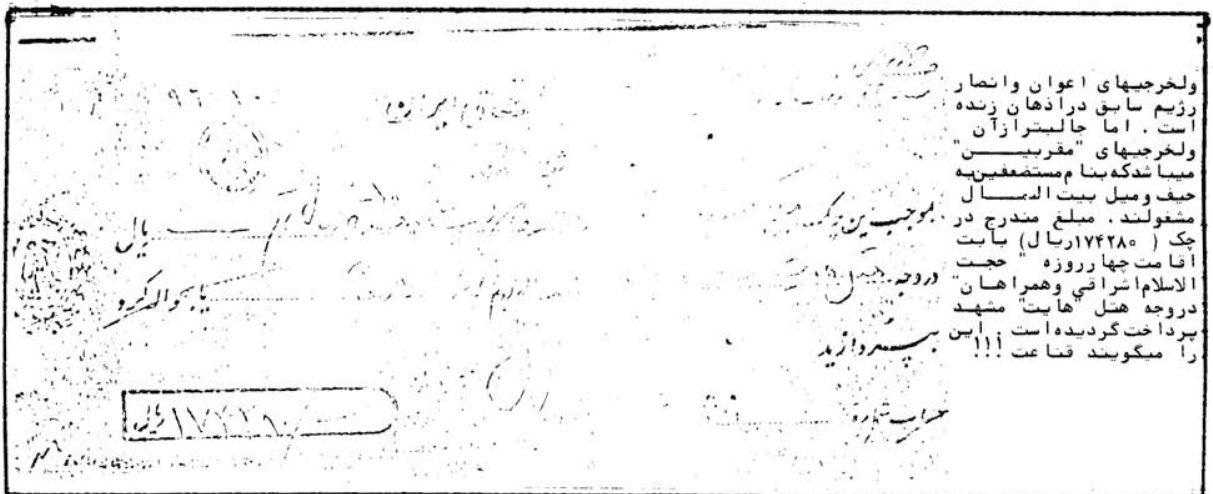
اکنون در قم، جنگ بر سر قدرت همچنان ادامه دارد. و مبارزه خلق ترک نیز در آذربایجان، شریعتمداری و خمینی، با یکدیگر مذاکره میکنند و مردم در محلات امیر خیزخاک میافتند. شریعتمداری خرسند است، چرا که تشدید مبارزه میزان وجه المالحه را بتفصیح او افزایش میدهد و خمینی نگران، که مبادا، کنتر آمدن با رقیب در منته قدرتمداران او خدشه وارد نماید و مردم از خود میپرسند آیا در آینه نزدیک هیئت "حسن نیت" شورای انقلاب با "عناصرو ایسته به امپریالیزم" بر سر میز مذاکرات نخواهند نشست؟

در حال، از این پیغمبران جزا زش و مصالحه بر سر منافع مردم ستمدیده معجزه دیگری انتظار نمی توان داشت. آینده نشان خواهد داد که نه "حزب جمهوری خلق مسلمان" بدلیل ماهیتش میتواند به نیازهای مردم آذربایجان پاسخ دهد و نه شریعتمداری، به همانگونه که "حزب جمهوری اسلامی" و باز به دلایل ماهوی - و خمینی تاکنون نتوانسته اند حداقل خواسته های نوده های مردم را بر آورند. دیوار تردیدها باید فرو ریخته شود. مردم آذربایجان بایستی تنها متکی به نیروی خود و خواست دیرینه شان - حل مسئله ملی - بار مبارزه را بدوش گیرند و نگذارند که نبارهایشان وجه المالحه مثنی سازشکار قرار گیرد.

خواست خلق آذربایجان در مبارزه برای کسب خود مختاری خواستی بحق و بجاست. این امر که حزب جمهوری خلق - مسلمان بعلت فقدان التراناسیو مترقی و انقلابی "پرچمدار" این مبارزه میشود نباید بر اصل مسئله - یعنی حق خلق ترک - سایه بیندازد. حزب جمهوری خلق مسلمان بایست اعضاء شود ولی نیروهائی که وظیفه داشتند به کمک خلق ترک بشتابند و بعلت انفعال خود پرچم را بدست این حزب

داده اند و اکنون بدون توجه به خواست مردم صرفا بسا محکوم کردن این حزب عوامفریبی میکنند قابل ملامت ترند. بسیار آسان است که ضعف و تردید و تزلزلهای خود - که همه ریشه بینشی دارد - را نادیده گرفت و به نیروئی کسه دقیقا بخاطر این ضعف و تزلزلهای چپ قدرت گرفته است، تاخت. بسیار آسان است ولی بسیار هم نامادقانه است. هیچ نیروی ضد امپریالیستی در محکوم کردن ماهیت حزب جمهوری خلق مسلمان تردیدی ندارد. این حزب از نظر چپ افشاء شده است. پس باید دید آنها که اکنون ناگهان بیاد افشاء این حزب می افتند و اساسا بیاد آن نیستند که مردم چه نقشی در این مبارزه دارند چه نیتی در سر دارند. حزب نوده برای کاسه لیبی بهر کاری تن میدهد اما متاسفانه رویای مقبولیت و سودای قدرت این بار به حزب نوده محدود نمانده است. در واقع بدشواری میتوان در این مورد بین محتوای اعلامیه های برخی از گروه های چپ و حزب نوده و اعلامیه های طلاب قم و شیراز و جهرم و ... از نظر تحلیلی تفاوتی دید. از آیه های عربی و نشر آخوندی اعلامیه های طلاب که بگذریم استدلال همه این است که حزب جمهوری خلق مسلمان در تبریز آشوب کرده، عامل امپریالیسم است و باید منحل شود. و شگفتا که بخشی از چپ هم همین را بی کم و کاست میگوید و حال آنکه لازم نیست حتی چپ بود تا تشخیص داد که عامل امپریالیسم بودن این حزب فقط از آنرو میتواند موثر باشد که چپ بی عرضگی کرده و خواست واقعی خلق ترک را هم در زمان خود - و هم حتی امروز که بخشی از آن توسط جمهوری خلق مسلمان تحمیق شده - نادیده گرفته است. کسانی که چنین مسئله ای را تشخیص نمیدهند - و حتی بدتر کسانی که تشخیص میدهند ولی برای جلب محبت خمینی لاپوشی میکنند - نه به خلق ترک نه به خلق فارس و نه به همبستگی خلقها خدمتی کرده اند. جلب محبت خمینی بقیمت کمک به فریب خلق صورت گرفته و این را هیچیک از خلقها فراموش نخواهند کرد. ●

ولخرجیهای اعوان وانصار
رژیم سابق در اذهان زنده
است. اما جالبتر از آن
ولخرجیهای "مغربی"
میباشد که بنام مستضعفین به
حیف و میل بیت المال
مشغولند. مبلغ مندرج در
چک (۱۷۴۲۸۰ ریال) بابت
اقامت چهار روزه "حجت
الاسلام اشراقی و همراهان"
در وجه هتل "هابت" مشهد
پرداخت گردیده است. این
را میگویند قناعت !!!



ارومیه:

جدال قدرت‌های محلی با تشدید بحران عمومی شدیدتر شده است.

به مقربا سداران حسنی حمله میکند و یک نفر را کشته و دو نفر را زخمی می‌نماید. در تظاهراتی که دو روز بعد به طرمداری از شریعتمداری در نزدیکی محله مسگرآباد برگزار میشود فالانزهای ملاحسنی (نژادی، دربندی، قاضی پور، علیزاده ۵۰۰) به صف حمله کرده و عده‌ای را مجروح میکنند و شب نیز به منزل فوزی حمله کرده و سه نفر (بهمن عسکرخوانی، جمال ذکری، میخ علی مطی) را کشته و عده‌ای را زخمی میکنند. در این جریان عده‌ای از خود فالانزهای ملاحسنی (منجمله یوسف پزشکیان، علی نوری) کشته میشوند. افراد ملاحسنی پس از این جریان‌ها فشار خود را در شهر بیشتر کرده و از جمله برای دختران بی حجاب مدارس ایجاد مزاحمت میکنند بحدی که استان سدار مجبوره تعطیل کردن مدارس میشود. بهر حال جدال قدرت‌های محلی

با تشدید بحران عمومی، شدیدتر شده است. با در نظر گرفتن تحلیلی که در مقاله ضمیمه ارائه میشود توجه به ریشه‌های این جریان‌ها مذهبیه در جامعه ارومیه (که از بسیاری جهات شبیه سایر نقاط ایران است) کمبود نقش نیروی چپ در شکل دهی حوادث و رهبری مبارزات مردم ملموس‌تر میشود. و بسیار طبیعی است که تا زمانی که چپ شخصیت سیاسی خود را اثبات نکرده و بدنبال این سیاست‌ها آن جناح خرده‌بورژوازی و بورژوازی روان باشد انتظار جز تکرار این جریان‌ها و تماشاچی بودن چپ نباشد داشت.

تحلیل حوادث اخیر آذربایجان (تبریز ارومیه ۵۰۰۰۰) که از مسائل طبقاتی ریشه می‌گیرند و با جدال‌های سیاسی (که آن‌ها نیز طبعا از همین منبع سرآب میشود) مناسبت‌مند جزئی از تحلیل کلی در مورد مسائل کنونی جامعه ایران و نیز مسئله حلقهاست. ما به اهمیت مطالب در شماره‌های گذشته اشاره کرده‌ایم و در آینده نیز به ویژگیهای این حوادث خاص (آذربایجان) خواهیم پرداخت. معذرت‌ها لحاظ آنکه مسئله مفاصل طبقاتی به نحوی ملموس و مشخص مورد توجه قرار گیرد، در این شماره گزارشی را که چندی پیش در ارتباط با تحلیل طبقاتی جامعه ارومیه تهیه شده بود درج میکنیم و در شماره آینده در مورد حوادث آذربایجان بطور کلی خواهیم نوشت.

در جریان حوادث اخیر، بهر حال از تظاهرات تبریز و اشغال رادیو تلویزیون، ملاحسنی نماینده خمینی در ارومیه (که در متن گزارش به احوال او اشاره میشود) پس از یک سخنرانی علیه حزب جمهوری خلق مملکت، عکس شریعتمداری را پاره میکند. این عمل منجر به اعتراض بخشی از مردم میشود. حسنی پیشدستی کرده و برای جلوگیری از وسعت یافتن اعتراضات به مقر حزب جمهوری خلق مسلمان حمله میکند و یک نفر از مسئولین و پنج نفر از اعضای آنرا به گروگان میگیرد. آیت‌الله فوزی (نماینده شریعتمداری) متقابلا پاسداران خود



سئون فقرات جمعیت ارومیه را قطعا میتوان گفت خرده-بورژوازی تشکیل میدهد. اما خرده بورژوازی هم بنوبه خود در روند صعود و نزول قرار گرفته و از خرده بورژوازی سنتی بد خرده بورژوازی مدرن و با صفوف زحمتکشان شهری حرکت داشت است. اساسا تا اوائل دهه ۵۰ خرده بورژوازی سنتی در مقام تولیدکنندگان کوچک و نیز توزیع کنندگان کالاهای معمولی در ارومیه عمده ترین مقام را از لحاظ نیروی اجتماعی داشته است. مثلا در قسمت خرده تولید میرزا از بازار - که خود ظاهرا صنف ماقبل سرمایه داری را حفظ کرده است - نام برد که به "راسته" های گوناگون تقسیم شده است مانند: راسته مسگرها، حلبی سارها، آهنگران، تجارها، خیاباها، برگرها، کفاشها، جاقوسازان، مرتابها، رنگرزان، سنگ ترشان، گدهودوران، تخم‌بران، دباغان، شیشه‌پرازو و... و نیز در قسمت خرده بورژوازی تجاری میتوان از برارها، قصابها، بقالیا، کندم فروشان، آردفروشان و... اسم برد. این خرده بورژوازی از اوائل دهه ۵۰ ببعد با توسعه و گسترش مناسبات سرمایه داری وابسته و ورود کالاهای امپریالیست - دجار تجزیه شده و اقشار وسیعی از آن با کم کم سرور ورشکستگی طی کرده و با بنه آوردن به وامانگها نیز این روند را تسریع کردند و با اینکه قشرهای قلیلی از آن طبعا تا اندازه ای مرفه ترین آنان خود را به مقام توزیع کنندگان کالاهای وار داتی کشاندند. خرده بورژوازی سنتی ارومیه - پیوسته رورنه های رفاه اجتماعی خویش را در داشتن سه قسم مالکیت: دکان، خانه شخصی و باغ انکور دیده و اردستان بیسکی از آنها را نشانه بدیختی و فلاکت و آغاز در غلظیدن به پائین مبدانست. ولی با تسریع ورشکستگی اقشار وسیعی از آن همان طور که اشاره شد رورنه امید را عمدتا در داشتن کارگاه صنعتی و با کارمند دولتی شدن میدانند. شاید بتوان گفت که ۹۰٪ این خرده بورژوازی دیگر فرزندان خود را با رشته کار خود آشنا و آنها را با آن امیدوار نساخته بلکه آنها را بطرف علم و صنعت بمفهوم می که توضیح داده شد رهنمون میکردند. این بار بیدرسه نرفتن اواد را نشانه تاریکی آینده میبندارند و شاید از اینرو باشد که در این شهر میران نسبی محصلین از مقام باثنی برخوردار است. ولی از دیدگاه خرده بورژوازی مرفه و سرمایه داران متوسط تجاری و تولیدی بدست آوردن اعتبار بانکی و داشتن باغات سیب و کنجی (برای سودآوری و... رزق) و داشتن ویلای خارج از شهر و بیگان و با... و فرستادن فرزندان بخارج از کشور و تولید کورکورانه فرهنگ منحط سرمایه داری غرب نشانه های خوشبختی و سعادت است.

نیزه، توانستند، به خرده بورژوازی مدرن و مرفه تبدیل کردند. این بخش خرده بورژوازی تقریبا بصورت بایگانه ثانوی اجتماعی امپریالیسم درآمد و به همراهی خرده بورژوازی بورکرات - نظامی مرفه با عطف فراوان از فرهنگ امپریالیستی و با اصلاح فرهنگ متحد سربا میشد و از طریق وامها و سایر مناسبات بانکی و اداری به کسب و کارش رونق می بخشید و با جیبازل سایر بخشها کسبه سرمایه داری وابسته را برمی کرد. همزمان با این جریان بود که انحطاط فرهنگی جای پائی برای خود باز می کرد، از جمله: همبستگی معنای ساده آن یعنی درار کردن موی سر، رواج مینی ژوپ، هنرپیشه پرستی آلن دلون دوسنی و رواج موسیقی جاز و مصرف مشروبات الکلی، رایج شدن دختر بازی در سطح وسیعی از جوانان ارومیه و نتیجتا دوری هرچه بیشتر از مبارزه و... . اقشار باثنی این خرده بورژوازی ارمجیز گویان رژیم شاه در بین مردم بودند و در ارتباط با ساواک میتوانستند با احتکار و سودجویی های دیگر به وضع خود سرو سامان بیشتری بدهند.

با تسریع این جریان است که سایر اقشار مردم در سطح وسیعی چابیده میشوند، اجاره نشینان روز بروز بیشتر میشوند، اجاره خانه ها و بطور کلی هزینه زندگی بالا میرود، کسبه نتیجتا کار بانگها رونق نمیکرد، دردیها بیشتر از سابق شده و فساد اشاعه میابد، یکی دوتا زندان جدید و سرورک ساخته میشوند و از دزدها و معتادین و قاچاقچیان و ورشکستان بتقصیر و قاتلین و مقروضین انباشته میشود و در همان سال ۵۰ ۲۲ نفر از روشنگران پیشه ور (کفاش، عینک ساز، کوره پزخانه ای و غیره) به اتهام اینکه میخواهند طابق نمرتهای تاجگذاری را منقح بکنند دستگیر شده و زندان جدید روانه میگردند، دیگر خرده بورژوازی سنتی نیات قدیمی خود را در تزلزل می بینند و گمان می کنند آخرا لerman فرار سیده است. آخر، بنا بگفته های مقدسین، دیگر دخترها شلوار می پوشند و مردها مودر می کنند! بنا بر این او به همه چیز با تردید و دودلی مینگرد، و میدانند که بالاخره باید دست و پائی زدو کاری کرد، اما با کدام نیرو؟ و به چه وسیله؟ نه، باید منتظر "ما حبالرمان" شد، ولی مگر این ما مورین خداتشاس میگذارند، باید بیول و پروانه کسه مالیات بردرآمد، مالیات بر اوزان و مقیاسها، مالیات به اطاق اصنافه عوارض شهرداری و نوسازی، عوارض جشنها و غیره را پرداخت، آخ عجب دوره و زمانه ای شده است. برادر، بدست برادر را نمی گیرد. هیچ کسی هم نیست که بگوید چرا اینطور شده! صبی محلرا هم که خواسته بود از گرانی قند و شکر حرف بزند گرفتند، و تبعیدش کردند. تازه، میگویند پسر مشهدی علی بنا را هم که در دانشگاه شیشه شکسته بود تا خنثا شود کشیدند و پایش را شکستند خدایا خودت کمک کن، این مردم که اتحاد ندارند و همه بی غیرت، انده تبریزیها چه خوبند، همسه بکدفعه بازار را می بندند و حرفشان را میزند و... .

آری، خرده بورژوازی سنتی ارومیه تازه در جنگال امپریالیسم افتاده بود و نمیدانست چه باید بکند. این خرده بورژوازی بغلت موقعیت غیر ارتباطی خود با مراکز صنعت و تجارت دیرتر از خرده بورژوازی برخی شهرها مورد هجوم چپا و لگرنه امپریا -

بعد از شروع روند نزولی خرده بورژوازی سنتی در ارومیه بخشبائی از آن خود را با تبدیل کردن به توزیع کنندگان کالاهای کارخانجات مرتباز و با کالاهای وار داتی و بخصوص کالاهای یونانی: جزاری ها و جدیدا بوتیکهای بسک تهران) و دیگر کالاهای مرفعی مانند بچال و اجاق گاز و بخاری رادیو و تلویزیون و نیز کالاهای ساختمانی مانند، سیمان، ابزار و آت ساختمانی و تبرآه فروشیها و همچنین توزیع کنندگان ابزار مکانیکی

بعدمرداری صورت گرفت تا کیدی بر این مدعاست، زیرا نامبرده قبل از نفوذ چندان بر خوردار نبود. اما چون لیبرالیسم سرمایه داری وابسته سراسری بیش نبوده و صرفاً " برای فریب خلق است خیلی سرعت دمکراتیسم خرده بورژواشی و در صورت قوی بودن بدیل چپ حتی دمکراتیسم سوسیالیستی این نیروها را برای خاتمه دادن بوضع موجود میتواند بحرکت دریاورد. کارگران و زحمتکشان شهری - در ارومیه از سالهای قبل کارگرانی صنعتی (پرولترواقعی) وجود نداشته است، بیشتر در مواردی که کارخانه و یا کارگاهی بوده از کارگران موقتی و فصلی استفاده میشده است مثلاً در کارخانه قند که در ۲۰ کیلومتری شمال شهر قرار گرفته و یا در کارخانه، دکانیات که در حاشیه شهر است و یا کارخانه های سبزه پاک کنی و برکه خشک کنی (برکه زردآلو) و کارگاههای دباغی پوست - اکنون دیگر بساط این سه تایی اخیر تقریباً برچیده شده است - و یا کارخانه عرق سازی ترقی - که اکنون پاکدیس شاهنشاهی و ساندیس خمینی جای آنرا گرفته است - و غیره کار بصورت فصلی موقتی بوده و کارگران فصلی آن اکثراً " خوش نشینان ده هستند که معمولاً در زمستان و یا فصلهای دیگر با مزد کمی در آنجاها بکارگمارده میشدند و می شوند وضع آگاهی و سابقه مبارزاتی این کارگران ناگفته روشن است.

لبرم قرار گرفته بوده و توسط بانکها و توزیع کنندگان کالاهای مدرن ورشکست میشد و دیگر بصعود و ترقی کمتر امید می بست. اوبه روزهای خوش سی - چهل سال پیش می اندیشید. برورهای تیکه روشن حیوانی کیلوثی بیکقران و تخم مرغ - در ده تا یکشاهی بود خرده بورژوازی ارومیه به اخبار یک - حاکمی از تظاهرات و شلوغ کاریهای دانشگاه ها بود با تردید گوش میکرده آخر او سابقه ذهنی بدی از ناامنی و هرج و مرج دارد مگر میتواند " ناامنی " های زمان سمیتوودموکر - انتها و مصدق و هه را فراموش کند نه، بنظر او امنیت حتی واجب تر از نان است و درست از این لحاظ است که خرده - بورژوازی " بیچاره " ارومیه تاریخاً " امنیت خواه " و به تعبیر درستش بسیار محافظه کار و ارتجاعی است و این امنیت - خواهی عمومی ارومیه حتی در جریان انقلاب نیز نمودار شد تا آنجا که اهالی زنجان ماشین های شماره رضاشاه را می گرفتند و داغان میکردند و سرنشینانش را بجرم " بی غیرتی " و همصدا نشدن با خلقهای ستم دیده کتک میزدند حتی در روزهای بعد از رفتن شاه، در این شهر بلحاظ موقعیت جغرافیائیش قاچاق اسلحه و فروش آن علنی شده بود و در میدان گندم شهر آشکارا همه نوع سلاح خرید و فروش میشده شاید بتوان گفت که اکثریت بازار مخصوصاً مرفهین مسلح شدند (یعنی اسلحه خریدند) منتهی نه برای قیام و مبارزه علیه رژیم بلکه

عدهای از تنگدسترین زحمتکشان ارومیه، از جانب حزب جمهوری اسلامی، فقط با ارائه دو قطعه عکس، بعنوان «چریک ضد چریک» استخدام شده و به جنگ با «کفار» کردستان اعزام میشوند تا بدستور ملاحسنی قلب و مغز تجزیه طلب را سوراخ کنند.

اخیراً " در کارخانه های جدیدالتاسیس (از ۵۰ بی - بعد) مانند کارخانه های پاکدیس، کانادا، شیر پاستوریزه و کنسرو سازی، کارگران از مزایای استخدامی کاردائمی برخوردار شده - اند، همچنین در این ردیف میتوان از کارگران شهرداری و آتش نشانی نام برد.

کارگران کوره بزرگانه هانیزدوبخش مسبب شده عده قلیلی از آنها تقریباً " متخصص و دائمی هستند و عده بیشتر از آنان بطور فصلی با مزدهای کم و کار طاقت فرسا از رو - ستاهای اطراف به این کار کشیده میشوند. عده برای - کارگاههای کوچکتری نیز هستند که در حدود ۵ تا ۱۰ نفر کارگر در استخدام دارند که دو سه تای آنها دائمی و نورچشمی صاحب کارند و بقیه مرتب در رابطه با شدت استعمار تعویض میشوند. مانند کارگران کارگاههای سنگبریها و گچ بریها، آرد سازیها و مبل سازیها و چوب بریها و غیره در بین مجموعه این کارگران هیچ نوع تشکلی وجود نداشته و کارگر آگاه واقعاً " نادر است و تنها تعداد انگشت شمار از کارگران کارخانجات کانادا و پاکدیس و دکانیات در جریان قیام و بعد از آن در ارتباط با نیروهای چپ به حد

برای دفاع از خانه هایشان - امنیت خانه شان - چرا، گنه در روزهای برخورد خونین با شبه کودتای ارتش همه این حاجسی بازاریهای کلاشینکف دار بخانه هایشان خریده بودند و فقط موقعیکه ارتش دخالت نمیکرد و فقط امکان حمله مهاجمین روستائی بود این بی لیاقت های خودنما با کلاشینکف های نسو و براق جلوی زندهای کوچک زستی میگرفتند و پیروزی اسلام را می خواستند! اما در روزهای کشت و کشتار مثنی جوان و بچه را پیشاپیش مردمی زحمتکش و دست خالی - تنها امکان وجودچند " لامای فصلی بود - تنها می گذاشتند و زیر لحاف می رفتند. آخر " امنیت " بزرگترین نعمت بوده.

بعد از انقلاب - با از هم پاشیدن موقتی سیستم بورکراسی، بار برخی از مالیاتها و عوارض از دوش خرده بورژوازی مخصوصاً بخش سنتی آن برداشته شده ولی با بازگرفتن گرانوی بوجود آمدن کمیایی مواد مصرفی و خصوصاً " پوچ بودن وعده وعیدهای ملاحسنی از قبیل توزیع درآمد نفت و غیره، دیگر بتدریج امید خود را از جمهوری اسلامی سلب کرده یا رژیم پهلوی را آرزو میکنند و یا اینکه از خواسته های بظاهر لیبرالی سر - بعدمرداری دفاع میکنند - تناهرات اخیر در شهر که برفع سر -

کروههای دیگری از کارگران حمل و نقل در همه مراکز دادو ستد شهر بچشم میخورد که باصطلاح محلی آنها را "حمال" و یا "قره‌داغلی" مینامند. این گروهها اغلب مهاجر هستند و از دهات شمال آذربایجان شرقی و مخصوصاً از کوهستانهای قره‌داغ به ارومیه و سایر شهرها مهاجرت میکنند. در ارومیه در میادین "کندم" "میوه" و کاروانسراها - بازارها و چوب‌بریها و غیره گروه گروه با انتظار کنار مینشینند. تنها ابزار کار اینان یک پان است که اغلب آنها از قره‌داغ می‌آورند. این گروهها در اوایل کنار اکثراً "دارای بنیهای قوی و سرزنده" کوهستانی هستند ولی بعلت کارهای سنگین اغلب خیلی زود دچار امراض کوناگون شده و دست‌خالی و یا با اندک اندوخته‌ای به دهات خود برمیگردند. مثلاً آنها کیسه‌گونی‌های ۲ و ۸ پوطی (هر پوط ۱۶ کیلو است) را به پشت بر میدارند و با آبدوغ و نان و پنیر و یا گاهی حتی نان و کانادا در عدد بازتولید نیروی کار از دست‌رفته میشوند و بدینجهت در ستین ۳۰ تا ۳۵ سالگی دچار پیری زودرس میشوند و یا از کار میافتند و یا با چرخهای دستی بکار میپردازند. شغل و فرهنگ عقب‌مانده این گروهها همواره مورد تمسخر و ترحم اقشار متوسط و بالای ارومیه بوده و یکی از بدترین توهینها و فحشها اطلاق کلمه حمال و یا قره‌داغلی به مخاطب میباشد.

این گروهها بعلت غیر بومی بودن و نداشتن هیچگونه نفوذ اجتماعی و اداری بین مردم ارومیه و برعکس بعلت مورد آزار و تمسخر قرارگرفتن از طرف آنان دارای تعصبات همشهری گری میباشد و بهنگام برخورد با کسبه و دستفروشان شهر دسته جمعی به نزاع میپردازند و اکثراً "در گروههای ۶ و یا ۷ نفره در کاروانسراها یک‌اطاق اجاره میکنند و بقول خودشان "منزل" میگیرند، منزلی بدون آب و برق، منزلی کثیف و تاریک و بالاخره منزلی که شیر دستشویی آنها باید در مساجد نزدیک جستجو کرد و کوزه آب را از شیر همسایه‌ها خیر باید بر کرد.

از سایر زحمتکشان ارومیه باید از دستفروشان و دوره گردان زحمتکش و شاید بتوان گفت "لمپن پرولتاریا" نام برد اینها طیف وسیعی را تشکیل میدهند که در همه نقاط شهر به وفور یافت میشوند. اغلب آنها شغل‌های فصلی دارند در تابستان میوه فروشند و در زمستان لیوفروش، در بهار ملامین فروش و در پاییز لباس فروش و غیره. اینان در اوائل کاراکثرا انسانهای روستائی ساده‌ویی آلابشی هستند ولی طولی نمیکشد که تلاش برای زنده ماندن در جامعه سرمایه داری از آنها انسانهای قالتاق و کلاتش بوجود می‌آورد، اکثر اینان بهیچ چیز اعتقاد ندارند و همه را دروغگو و دزد و دغلتکار میدانند ولی در ضمن بدنبال دست‌آویزی محکم برای سرپا ایستادن هستند. این قشر پیوسته از طرف مامورین شهرداری و شهربانی رژیم پهلوی مورد آزار و اذیت قرار میگرفتند و بیشتر اتفاق میافتاد که یک دستفروش چهار چرخه‌دار روزانه به سه یا سبانه رشوه ۲ تومانی میداد و یا از دست‌افسری کتک میخورد و کالاهای چرخش به جوی ریخته میشد و یا ترازویش مصادره میشد و به کلانتری میرفت.

افلی از آگاهی طبقاتی دست‌یافته‌اند و مسئله شورابصورت مسفل آن فقط در کارخانه کانادا مطرح شده و هنوز هم مطرح است و بخاطر این موضوع اسامی ۵ تن از کارگران جوان و معمولاً "دبلمه" کارخانه در لیست سیاه مدیر عامل و کمیته حسنی و استانداری وارد شده است.

علاوه بر این کارگران صنعتی و کارخانه‌ای که مجموعاً تعداد آنها به ۳۰۰۰ نفر میرسد، طیف وسیعی از کارگران دکانهای پیشه‌وری و به تعبیر درست خرده تولیدی وجود دارند که کرچه اسما آنها را شاگرد و روابط حاکم بر آنها را روابط استاد شاگردی مینامند ولی در محتوی چیزی جز کارگر نبوده و روابطی غیر از روابط کارفرما - کارگری بر آنها حاکم نیست و در واقع کار مزدوری است که توسط خرده تسو - لید کنندگان استثمار میشود. این طیف وسیع را که فرهنگ لمپن پرولتاریا عمدتاً بر آنان حاکم است در رشته‌های خرده تولیدی که قبلاً از آنها نام برده شد میتوان یافت. اینها با کوچکترین اعتراض به کارفرما اخراج شده و معمولاً کتک مفصلی هم میخورند. شدت استثمار اینان بخاطر جی‌ا‌ول شدن و تنگدستی و تنگ‌نظری کارفرما بسیار بیشتر از سایر مزدوران است. اینان ماجراجویان شبهای قیام در چند ماه پیش و خیل ضد کمونیستهای طرفدار ملاحسنی هستند، و خصوصاً روزهای تعطیلی جمعه بعد از شنیدن خطبه‌های ملاحسنی بسیار رغبت خاطر حاضر به حمله به هرجریان مترقی هستند.

قشری دیگر از کارگران، کارگران ساختمانی و یا باصطلاح محلی "قلعه‌ها" هستند که با فرار دهقانان بی زمین به شهر بر تعداد اینها افزوده میگردد. این کارگران بعلت کمی کار و کثرت تعدادشان و نداشتن سندیکا و اتحادیه از سالهای دهه ۴۰ بعد تحت بدترین شرایط با مزد ناچیزی تن به کار میدادند. مثلاً در اواخر دهه ۴۰ که کارهای ساختمانی و راهسازی در مقیاس گسترده‌ای شروع شده بود این کارگران در ازاء معمولاً ۱۱ ساعت کار (از ۶ صبح تا ۶ بعداز ظهر یا یک ساعت وقت برای ناهار) ۹ تومان مزد میگرفتند که با ۳ ساعت اضافه کار ساعتی ۱ تومان به ۱۲ تومان میرسید، کرچه اکنون ۶۰ و یا ۷۰ تومان مزد میگیرند ولی باز جای همان ۹ تومان سابق را نمیکنند، زیرا که اطاق اجاره‌ای ۳۰ تومانی یا ۵۰ تومانی دیگر به ۵۰۰ تومان هم گیر نمیشد و مواد مورد احتیاج دیگر هم به همین سیاق است. این کارگران هر روز صبح زود در میدانی "میدان قلعه" جمع میشوند و با انتظار خریداران پراکنده نیروی کار مینشینند و اغلب اتفاق می‌افتد که نصف بیشتر آنها بی خریدار مانده و با دستمال نان و پنیر خویش بخانه بر میگردند و برای فرار از گرسنگی و بی خانمانی خود را برای فردا که با مزد خیلی کم هم کار خواهند کرد آماده میکنند، و با این کار خود باحار شدت استثمار را بالا میبرند. برای این اقشار اوضاع قبل از انقلاب و بعد از انقلاب یکی است، با این تفاوت که شرایط کمی سخت‌تر شده است، و وسایل خانه و زندگی - اگر بتوان آنها را وسایل زندگی حساب کرد - بفرش رفته و در دوران بیکاری خرده‌شده قرضها بالا آمده، کار کمیابتر از سابق است و زمستان ۴ و ۵ ماهه در پیش است.

بعد از انقلاب این فشارها و زورکوشیهای آشکارا موزین از روی سر آنها کم شده است و آنها آرادانه درهمه پیاده - روهای شهر بساط خود را میکشند و این را مدیون جمهوری اسلامی ملاحتی هستند و بهمین جهت اینان خیل لشکریان روزهای غیرتعطیل ملاحظاتی را تشکیل میدهند و عدهای از تنگد - سرین اینان از جانب حزب جمهوری اسلامی فقط با ارائه دو نطفه عکس بعنوان " جریک ضد جریک" استخدام شده و به جنگ با کفارکردستان اعزام میشوند تا بدستور ملاحظاتی قلب و معز نجره طلب را سوراخ کنند.

شاگردشوفرها را نیز در این گروه که ما آنها لمپن پرولتاریا نام نهادیم باید جای داد.

این گروهها با سایر گروههای کارگران و زحمتکشان که از آنها نام برده شد حاشیه نشینها و یا بهتر بگوئیم محبوس آبادنشین های شهر را تشکیل میدهند ، زنان آنها رختشویی و نانوائی و کارهای خانگی برای بولداران انجام میدهند ، بچه هایشان در بهترین حالت دستفروشی و یا شاکردی میکنند و در بدترین موارد به دردی و فساد کشیده میشوند . بخشهای وسیعی از اینها ساکنین حاشیه " شهرنو" باصطلاح محلی " هزاران" هستند و دختر و پسرهای آنان از سه چهار سالگی تا فرهنگ هزاران آشنا شده و با آن انس میکینند و تا ۱۵ - ۱۶ سالگی چندین بار گذارشان به زندان میافتد .

موقعیت روستاهای اطراف ارومیه :

الف - روستاهای کردنشین ارومیه

در نوار مرزی ایران و ترکیه منطقه ای کوهستانی وجود دارد که شامل چهارمحل ، صومای ، برادوست ، ومرتور میباشد که هریک از محالها شامل ۵۰ الی ۱۰۰ روستا میباشد و بطور کلی از نظر فرهنگی (لهجه و آداب و رسوم و ...) همکمون میباشد ، مردم این مناطق از اکراد هرکی ، مامدی ، شکاک و جازی میباشد که مذهب آنها تسنن بوده و از نظر زبان و آداب و رسوم تفاوتهایی با اکراد دیگر مناطق دارند . روستائیان این منطقه از عشایر کوناگون میباشد که معمولاً سران عشایر از نفوذ و قدرت معنوی خاصی برخوردارند . بطور مثال در منطقه ترکور و مرگور عشایر هرکی - سدها سیکها و هزاره وجود دارند که در راس آنها افرادی چون حاجی ساجی (هزاره) ، تلی بیگ (بیگ) ، سدموسی گیلانی راژ (سید) و محمد امین حاتمی (هرکی) قرار دارند که هر کدام از این افراد قبل از اصلاحات ارضی ، روستاها و مناطقی را بشیوهی فتووالی اداره میکردند . مناسبات بر اساس روابط فتووالی بود و رعایا در مقابل زمینهای اربابیی ۳ از ۱۰ بهره مالکانه پرداخت مینمودند و بیگاری می دادند . البته در همین زمان خرده مالکانی که صاحب مقدار کمی زمین بودند وجود داشتند (حداکثر تا ۳۰ هکتار) .

در جریان اصلاحات ارضی قسمتی از زمینهای این افراد به دهقانان تعلق گرفت البته فتووالیها مقداری رهایی (تا هزار هکتار) که معمولاً مرغوبترین زمینها را در سرنگرفت را برای خود نگاه داشتند و باقی را به افساط به دهقانان واگذار نمودند . با وجود این سلطه معنوی سران عشایر شکلی محدودتر ادامه داشت تا حدی که بعنوان

نمایندگان سیاسی مناطق خودشان با ساواک و زاندارمیری وارد بند و بستهای سیاسی میشدند . سلسله مراتب ادارای امور بعد از رئیس عشیره خانوادگی او و بعد افراد و آشنایان خوش خدمت میباشد که در هر روستا یکی از اینها بعنوان ارباب به حیاول و بهره کشی دهقانان مشغول بود . مسئلهی مهمی که روی آن تاکید میکنیم روابط تولیدی غالب در این منطقه بخصوص بعد از سال ۴۲ تبعید است که باید آنها روابط سرمایه داری خواند و به روابط فتووالی . شاید اب جملهی یکی از رفقای روستایی جان کژم را برساند که میگفت : " ما قدیمها کشمی میخوردیم در دایره میزدیم ولی حالا بیسکویت می خوریم و رادیو ضبط گوش میدهم" . آری روابطی است که در آن روستائی دامدار روغن حیوانی را میفروشد و اجسازا برای مصرف خودش روغن نباتی میخرد . پنم کوسفسد را میفروشد و پتوی سرپاری میخرد و ...

در چهار محال بر خلاف دیگر مناطق کردستان کسه اکثریت زارعین را خوش نشینها (کارگران کشاورزی فاقد زمین) تشکیل میدند ، در این ناحیه خوش نشین نسبت به دهقانان زمیندار بسیار کم است و میران آن از ۱۰٪ تجاوز نمیکند در صورتیکه در باقی نقاط کردستان از ۵۰ تا ۷۲ درصد از روستائیان خوش نشین میباشد . از نظر فرهنگی مذهب در منطقه نفوذ بسیار ناچیزی دارد و برعکس اراده و کرایش فرهنگی اربابان و عمالش غالب است ، دهقانان این منطقه بطور نسبی جزء عقب افتاده ترین مردم کردستان میباشد و درصد افراد باسواد بسیار ناچیز است مانند سایر نقاط کردستان علاقه به اسلحه در بین مردان شدیداً بچشم میخورد و اغلب آنان با اینکه درآمد ناچیزی دارند مسلح به اسلحه خریداری شده هستند .

بطور کلی در اغلب روستاها کشاورزی و دامپروری هنر دو پایه های درآمد دهقانان را تشکیل میدهد . کشتکساری و دامپروری برای این منطقه بسیار مناسبات و اراضیی خوب و مناسبی وجود دارند ، غیر از اینها ارتباط بسیار ترکیه و خرید و فروش اسلحه و کلاههای قاچاق دیگر نیز از منابع درآمد اهالی میباشد . بعد از قیام بیهم ساه عشایر منطقه با استفاده از چماقداران شان روستائیان را برای پرداخت بهره مالکانه تحت فشار قرار دادند تا حدی که به درگیریهای مسلحانه کشیده شد . در بعضی از روستاها ، فتووالیها بعد از تازن اموال روستائیان آنها را از ده اخراج کردند و اکنون صدها خانوار در نواحی مختلف با آوارگی بسر میبرند - از جمله در اردوگاه پناهندگان زیوه و با اردوگاه اسلام آباد که با حداقتل امکانات زندگی میکنند .

امسال فتووالیهای منطقه با ارعاب و تهدید از روستائیان بهره مالکانه دریافت نمودند . ولی در بیشتر مناطق با مقاومت روستائیان روبرو شدند و این امر موجب دامن زدن گذرا به تضاد موجود در منطقه شد . بر همین اساس فعالیتهای گسترده ای در منطقه صورت گرفت و بعد

شده - غصبی هستند و نماز روی آنها درست نیست و در جریان انقلاب نیز ساواک از این امر استفاده کرده و فتوحی خمینی را در سال ۴۱-۴۲ که زمینهای تقسیم شده را غصبی اعلام کرده بود برای دهقانان نشان میداد. و آنها را بد عذاب دردناک بشارت میداده است. این گرایش ضد رژیم موجود، هنوز باقی است و علت نیز در این است که شخص جیاول فتودال برای این دهقانان خیلی آسانتر از تشخیص جیاول امیرالایم است. اگر چه نتیجهی هر دو کسم و بیش و عملاً یکی باشد.

بحر در چند روستای ترک نشین که تهیدستان مدهشی آن روستاها از هواداران ملاحسنی هستند رژیم کنونی در ارومیه پناهندهای در روستا ندارد البته بحر در میسکان فتودالهای کرد.

سکینل سوراخهای دهقانی در ناورده روستا و مجموعی آنها بنام اتحادیه دهقانی انجامید.

ارتش در تابستان ۵۸ چندین بار برای ایجاد پاسگاه با کمک فتودالها به منطقه یورش برد که با دفاع سرخستانی روستائیان مجبور به عقب نشینی شد. درگیری پاسگاه سرو از این قبیل میباشد.

دنبال بارش رهبران فتودال با هیئت حاکمه و همزمان با یورش گسترده به کردستان از طریق پاوه سونجه از ارتش بطرف منطقه حرکت کردند که بعد از درگیری مختصر پاسگاه راژان - ریوه - ترکور - مرکور و پاسگاه سرو را منحکم نمودند. اکنون قیاده موفت و فتودالها بکنک ارتش و ملاحسنی عده ای را مسلح کرده اند که با حقوقهای ۱۵۰۰ تومان تا ۶۰۰۰ تومان در منطقه مستقر شده اند و با

در ارومیه گاه حرکتی ارتجاعی و گاه مترقی بوقوع پیوسته که تأثیرهای مختلفی را بر افکار عمومی نسل کهن ارومیه بر جای گذاشته است و این تأثیرات در موضع گیری های کنونی نقش مهمی را ایفاء مینماید.

طبقات و اقشار استثمارگر و مرتجع ارومیه

در ارومیه تعداد سرمایه داران کارخانه داران از اینکستان دستنچاوز نمیکند و این عده نیز یا از سرمایه داران بومی (داخلی) بودند که عملاً ورشکسته شده و یا با سرمایه های وابسته در هم آمیختند مانند کوره بر خانه ها و سبزه پاک کنیها و کارخانه های سرق حاج غفار که با آمدن برق دولتی ورشکسته شد و یا از ملاکینی بودند که تازکیها صاحب کارخانه شدند مانند خانواده ی دکتر صولت که کارخانه ی کسرو سازی دایر کرده و یا باخره ۳- سرمایه داران برک و دولسی میباشند مانند سرمایه داران کارخانه ی پاکدیس و کانادا و شیر باستوریره و کارخانه ی قند ر نخبانیات و سکار. ولی همانطور که قبلاً نیز اشاره شد استثمار کارگران و زحمتکشان و جیاول بقیهی اقشار خلق عمدتاً توسط سرمایه داران صنعتی انجام نگرفته ، بلکه استثمار کارگران تازکاهای پستهوری توسط خرده بورژوازی مرفه و جیاول عموم اقشار زحمتکشان و خرده بورژوازی پائینی توسط بانکهای مختلف و مادر کنندگان کالاهای مصرفی انجام میگردد که سهمی ناچیز از این جیاول را خرده بورژوازی تجاری و اداری - نظامی تصاحب میکند.

بنا بر این میتوان گفت که پایگاه اجتماعی امیرالایم در ارومیه سرمایه داران - در هر سه قسمش - و فتودالهای شهرتشن که در قاچاق مواد مخدر و زدوبندهای سیاسی با ساواک همکاری داشتند (و این با جمران وارد معامله شده اند) و همچنین اقشار پائینی خرده بورژوازی مرفه اعم از سنتی و مدرن و بورسانتاز بکیسکان و اداری - نظامیان میباشند که هم اکنون حملهی با هم رسر

گمک ما مورین زاندارمری ناحیه از منطقه محافظ مینمایند (مثلاً ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر فقط در ده راژان که ارباب آن سد موسی کینانی زاده میباشد بسر میبرند که فقط ۶۵ نفر آنها بومی هستند و بقیه از عناصر قیادهی موفت میباشند که برای ارتش و زاندارمری مزدوری میکنند) اتحادیهی دهقانان مرکور از هم پاشیده شده است و در حال حاضر تنها در مناطق برادرت سار مابهری - کسسه ار تا بلبلهای ارشد مابهری میباشد و خودش از ۵۱ تا بنام در ریدان رضاشیه بسر میبرد - به جنگ پارتنرانش در کوهساینها ادامه میدهد. بطور کلی میتوان گفت که روحیهی انقلابی توده های دهقانی این منطقه هنوز شکل آتش زیر خاکستر وجود دارد و طبعاً منتظر سروی محرکی از سوی شهر است تا گر برزند و زیاده کشند.

ب- روستاهای ترک نشین

بعد از اصلاحات ارضی اکثریت و در واقع استخوانبند این روستاها را خرده مالکین که از لحاظ اجتماعی میتوان آنها را روستائیان میانه حال نامید تشکیل میدهند و در کنار آنها تنها اقلیتی از روستائیان کم زمین تهیدست و خوش نشین وجود دارند.

این خرده مالکین در جریان انقلاب متوالیاً تحریک عمال ساواک و زاندارمری جاوید شاه گریان با چوپ و چماق به شهر می ریختند، مغاره ها را در هم میکوبیدند و غایبین را کتک میزدند و با اینکه راهها را بسته و مسافریین را با اراغات و تهدید وادار به جاوید شاه گفتن میکردند. در این روستاها شاهپرستی و نماد با حکومت جدید بتحو سازی چشم میخورد. این امر ریشهی کاملاً طبقاتی برای دهقانان دارد. آنها میکوبند آنچه بعد از اصلاحات ارضی میآمدند و میگفتند که این زمینها - زمینهای تقسیم

برس خمینی و حسنی بر اوضاع مسلطند و با اینهمه برای نسبت هر چه بیشتر خودشان و کنار زدن بازجها شسی مانند حسنی به تبلیغ شاهیستی و بختیار دوستی در بین طبقات و اهالی می پردازند.

مختصری چند از تاریخچه اجتماعی و سیاسی مردم ارومیه:

در ارومیه حرکاتی ارتجاعی و مترقی بوقوع پیوسته که تاثیرهای مختلفی را بر افکار عمومی نسل کهن ارومیه بر جای گذاشته است و این تاثیرات در موضع گیریهای کنونی نقش مهمی را ایفا مینمایند. اهم آنها بشروح زیر است:

۱- جریان اسماعیل آقا سمیتنونه از فتودالهای بزرگ منطقه بوده و با نیروهای رضاخان درگیری داشته و از طرف دیگر با حمله به شهر و غارت مردم و آزار و شکنجهی آنان برای کشف مخفیگاه اموال پنهان شده اثرات ضد کردی شدیدی بر جای نهاده است. چماقداران اسماعیل آقا تا آنجا پیشرفته بودند که با چوب و طناب گره خورده بیضی مردان را می بیجانند تا "اسرار" را کشف نمایند و گویا هیچکس نمیتوانسته تا بیج سوم تحمل نماید و یا در راهها و شوارع جلو کاروانها را میگرفتند و حتی اغلب اوقات بعد از لخت کردن مسافری آنها را اعدام مینمودند. این جریان از این لحاظ حائز اهمیت است که هنوز هم احساسات ضد کردی شدیدی در بین اکثریت مردم وجود دارد و ملاحظاتی از این احساسات بهره برداری فراوانی کرده و میکند. زیرا افکار عمومی کردها را افرادی چپا و لکر - باصطلاح محلی "تائنجی" - میدانند از نظر فرهنگی، خلق کرد فرهنگ آن مورد تحقیر و تمسخر مردم ارومیه بوده و این تحقیر و تمسخرها از اشعار بازیهای کودکانه گرفته تا ضرب المثلهای جا افتاده بوضوح خود را نشان میدهند و از این نظر گرایشی است بسیار ارتجاعی، ولی متأسفانه عمومی، که اکنون پوششهای مختلف ضد تجزیه طلبی و ضدیت با تسنن و ضدیت با خودمختاری بخود گرفته است.

۲- فرقهی دموکرات آذربایجان - با حرکت فرقه در آذربایجان و ورود ارتش سرخ شوروی به ایران گر چه ب مردم زحمتکش و متوسط ارومیه آسیب جانی و مالی وارد نشد ولی این جریان در مجموع خود بدلائیل بیشماری از جمله چپ روی در مورد مصادرهی اموال و برخورد - با سران مذهبی، عدم مقاومت تا پای جان در برابر ارتجاع پهلوی و بر عکس فرار بعضی از رهبران و عدم حمایت ارتش سرخ و مجموعاً تنها گذاشتن توده های مردم و توده ها و اعضاء فرقه و مضاف بر اینها بهره برداری های سیاسی - مذهبی رژیم پهلوی از این جریان تاریخی و عوامل دیگر سبب شده است که این جریان در زمره یکی از بدبختیها و نا امنیهای منطقه بحساب آید که گویا کمونیستهای خدانشناس ایرانی

و شوروی باعث این بدبختی بوده اند.

نتایج سوء این جریان که در اذهان عمومی باقی است:

۱- اشغال ایران توسط شوروی ۲- فرار کمونیستها بخارج در موقع خطر، است.

در ارومیه تقابلهای طبقاتی حاد و آشکاری بوقوع نپیوسته ولیکن مسئلهی اختلاف ملیتها و اقوام و مذاهب همیشه باشکال مسالمت آمیز و غیر مسالمت آمیز مطرح بوده است گر چه ریشه های نهائی این جریانات از برخورد های طبقاتی ناشی شده باشد. اختلافات بین کرد و ترک - ارمنی و مسلمان و یهودی و مسلمان - بهائی و مسلمان و غیره ... که هر کدام از این اختلافات در مقاطع معینی از تاریخ عمده شده اند از این جمله اند. برخورد بین مسلمین ارومیه و ارمنه در سی و چند سال پیش که به فرار دسته جمعی ارمنه و مصادرهی اموال آنان از طرف مسلمین انجامید و یا برخورد یهودی و مسلمان که در زمان جنگ اعراب و اسرائیل از طرف مژها دامن زده میشد و شایع شده بود که دکتر سینیای یهودی یک میلیون تومان پول به اسرائیل فرستاده ولی مرضیهای مسلمان را با داروهای عوضی و سمی میکشد و ... و یا اختلاف ترک و کرد که فعلاً عمده شده و در دستور کار ملاحسنی و عمال ارتجاعی امپریالیسم قرار گرفته است. و یا عمده شدن اختلاف مسلمان و بهائی در جریان انقلاب که مغازه های یورسانتاژ بکیران مرفه بهائی و یا ربا خوران مورد تهاجم قرار میگرفت.

اهم ویژگیهای سیاسی - اجتماعی فعلی ارومیه:

۱- در این بخش لازم است که به ارتباط شهرهای سلماس (شاپور سابق) و خوی در رابطه با ارومیه توضیحی باختصار داده شود. بدین صورت که وضع اقتصادی - اجتماعی و سیاسی دو شهر مزبور نیز شباهتهای اساسی به اوضاع ارومیه دارد و از نظر فعالیتهای مترقی و انقلابی اگر در ارومیه که باصطلاح مرکز استان بوده و نیروهای مترقی آن چه از لحاظ کمی و چه از نظر کیفی از سطح بالائی نسبت به روشنفکران دو شهر خوی و شاپور برخوردارند، و همچنین دارای نیروهای کارگری (هر چند غیر متشکل و پراکنده و عمدتاً غیر صنعتی مدرن) است فعالیت موثری انجام نگیرد و با عناصر پیشرو و مترقی خوی و شاپور در ارتباط نباشد امکان کار مستقبل سیاسی - انقلابی در این دو شهر نیز کمتر خواهد بود و بالعکس.

۲- ویژگی مهم دیگری که فعالیت همه جانبه اشاکرانه را در ارومیه ضروری میسازد وجود ملاحسنی، نمایندهی امام و امام جمعهی شهر، فرماندهی شورای شهر، فرماندهی کمیته ها و پاسداران، سرپرست پست پیرونی فدائیان توحید و فالانژها، جنگ افروز درجه اول گردسان و دشمن شماره یک خلق کرد، مسلح کنندهی فتودالها و قیادهی موقت، نمایندهی اول حزب جمهوری اسلامی در ارومیه، سرپرست ضد چریکهای باصطلاح "دور" و "خوانمرد"

و عامل کشتار اهالی قاربا و ننده و ... است. وجود ملاحسني در اروميه نه فقط بعنوان يك شخصيت برجسته اي ارشادي بلكه سلطه فكري او و تحريف حقايق و تحميش مردم و كستردن شدن بايگاه اجتمعا عيش بمشابهي يك مجموعهي بسيار آشكار ارشادي از كل رژيم كنوني در اروميه مطرح است. جريانيكه خود را در سطح كشور مسترقي و انقلابي بداند و بخصوص پايپاي خلق كرد بچنگد نميتواند. از مبارزه با ملاحسني در بعد اجتماعي - سياسي اش اجتناب كند و با افشاي برنامه ها و سياستهاي ضد خلقسي و بخصوص ضد كارگري و ضد كمونيستي اش از گسترش بايگاه اجتماعي او جلوگیری نكند و بقايي بايگاهش را ويران نمازد. و بويژه در اين مقطع از تاريخ مبارزات خلقهاي ستمديده ايران نميتوان بدون يك مبارزه همه جانبه و افشاگر با ملاحسني بياري خلق قهرمان كرد شتافت.

اوضاع عمومي - سياسي اروميه در شرايط كنوني:

در حال حاضر ناراضيتي هاي كم و بيش آشكاري بندرديج بالا ميگيرد، ناراضيان از نظر موضوعگيري سياسي بسيار دو قسمند، بخشي از آنان كه از افشار بايكي خرده بورژوازي هستند بظرف شاهپرستي روي مياورند افشاري كه از همين بخش نيز ظاهرا در پشت شريعتمداري - بختيار صفت ميگشند، بخش ديگر ناراضيان كه اكثرا از افشار پائين خرده بورژوازي سنتي و از توده هاي زحمتكش اروميه هستند هستند بعلت فقدان بديل مستحكم - چه چيست و چه خرده بورژوازي راديكال - و نيز بديل تبليغات شيائسي روزي ارتجاعي راديو و تلويزيون و ملاحسني هستند از مواضع حسني بصورت كاملا منفعل دفاع مي نمايند. ولي حاكميت طرز فكر خرده بورژوازي كه نهايتا بورژوازي است اين توده هاي زحمتكش را بصورت اقنار متزلزلي در آورده است كه بطور روزمره سياستهاي مختلفي را دنباله روي ميكنند، گاهي با حمايت فعال حسني، زماني بيپايه مرجع تقليد بودن شريعتمداري بظرفداري زاو، گاهسي باقي ماندن بشكل منفعل در موضع حسني و زمانسي بيظرفي نسبت به نيروهاي مختلف را پيش ميگيرند.

ملاحسني از جريانات كردستان و مخصوصا قاربا بيبعد تقریبا در پشت پرده فعاليت ميكرد ولي از جريانات انتخابات شوراي شهر بيبعد كه حسني موقعيت خود را در برابر كلك زندهاي دولت وقت و وزارت كشور در خطر ديده بود فعال شده و از موضع حزب جمهوري اسلامي به دولست و سياستهاي سازشكارانه اش آشكارا در نمازهاي جمعه مي نمازد. و اخيرا كه بستن راه اروميه - سلماس (شاپور) ظاهرا با سم چريكهاي كرد بوقوع پيوست گزارشاتي از هوا - داران محلي رسیده است كه حاكي از دست داشتن ملاحسني در اين جريان بخاطر بي آبرو كردن مبارزين كرد مي باشد. اصنافه براي اين اخيرا در اروميه دو حركت نسبا مهم انجام گرفت كه يكي از آنها ۱۰ - ۱۵ هزار نفری طرفداران شريعتمداري و مقابله فائزهاي ملاحسني با آنان بود. كه شعار مرگ بر روحاني مرنج را ميدادند.

حركت دوم جريان اشغال هتل اروميه توسط دانشجويان مذهبي و غير مذهبي بود كه به تحمّن در هتل كشيده و دانش آموزان يك دبيران (در حدود ۲۰۰ نفر) به حمايت از دانشجويان خواست آنان كه ستمديده هتل به بيمارستان دولتي بود بسند نظاهرات غيبياتي و گفتن شعارهاي ضد ارتجاعي و ضد سرمايه داري پرداختند كه باز هم با حمله فائزهاي ملاحسني نظاهرات از هم پاييده شد. و در روز ۱۲ آبان بطور كاملا مشكوكي در اتوبوس خط واحد بمب گذاري شد و يك نفر از مردم زحمتكش شهر كشته و چند نفر نيز زخمي شدند كه با فاصلهي چند دقيقه فائزهاي ملاحسني سر رسيده و روي اتوبوس داغون شده نوشتند كار چريكهاي فدائي است و شعارهاي مرگ بر فدائي و كمونيست داده شد كه بدنيبال اين جريان بدانشگاه حمله شد و به پاره شدن روزنامه ها و اعزيبه هاي ديواري دانشگاه انجاميد. تاكفته نمايد كه خود ملاحسني نيز چند دقيقه بعد از ماجراي انفجار بچصل آمده و در ميان مردم به شيون و زاري پرداخته و دو دستي بسر خود مي زند و شعار مرگ بر كمونيست مي داد. همچنين بايد متذكر شد كه روز جمعه ۱۱ آبان در خطبه نماز جمعه گفته شده است كه من فرمان قتل كمونيستها و فدائيان را آورده ام و جالب اينكه در اخبار محلي شب - ساعت ۸ تلويزيون - كميته و پاسداران اعلام مي دارند كه: ۱- تمام كمانيكه از كميته اسلحه گرفته اند خود را فوراً براي سازماندهي معرفی نمايند ۲- هر گونه نظاهرات و حتي اجتماعات چند نفره در معاير و چهارراه ممنوع ميگردد و متعلقين بشدت مورد تعقيب قرار خواهند گرفت. ۳- تا بحال يا توطئه گران چپ راست به سستي رفتار شده - اشاره است به حقو استا نشناسان و دولت و زمان مشغوليت حسني در كردستان - كه از اين بيبعد با كمال شدت توطئه گران تعقيب و مجازات خواهند شد. ۴- كميتهي سپاه ۵۰ نفر جوانمره استخدام ميكنند كه متقاضيان ميتوانند تا دو سه روز خود را به كميته معرفي نمايند (نقل بمعني از اخبار تلويزيون اروميه)



گزارش فوق موقعيت اروميه و وضع نيروهاي مختلف اجتماعي و نقش ملاحسني را تا اواسط آبان نشان مي داد. در مقدمه مقاله به رويدادهاي اخير اين شهر اشاره شد. اروميه نمونه بسياري از نقاط ايرانست كه عناصر مرنج با تكيه بر توده هاي نا آگاه در آن حكمراني كسورده و براي حفظ تسلط خود و دفاع از منافع سرمايه داري حاكم و عناصر فئودال متحدش از هيچ جبايتي روگردان نيستند. ضعف آلترناتيو چپ سبب شده است كه بسياري از توده هاي ناراضي بدنيبال شرايط دمكراتيك تر به كرد بديل ليبرال بسج شوند. بدليلي كه بخاطر موقعيت طبقاتي خود حسني بيش از رهبران حاكم به رابطه با امپرياليسم تيارمنند است. اين وظيفه كمونيستها است كه با ارائه راه صحيح بطور جدي بديل انقلابي خود را ارائه داده و با بسج كارگران و ديگر زحمتكشان دمكراسي پرولتري را تحمّن بخشيده و بطور جدي امپرياليسم را ريشه كن نمايند.